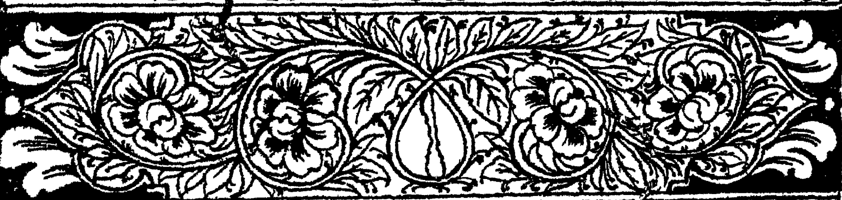
2079/15

وأفوض أمري إلى الله إن الله بصير بالعباد







بمطبع حسنی میر حسن رضوی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد خلاق علوم سزاست که دل فاتحه سخنان را از جواهر معانی گوناگون غیرت گنج شایگان گردانیده و از لطف بلند
صاحب مهوشان گل رشک ریش مطلع خورشید نماینده و نعت علام رموز ابرد شکوه است که فرائض هدایت فرش بحر
احکام کفر و ضلال علم نعماء در تمام عالم برافراخته و توجهات سلسل سهل عجز و حلل مل لعلوب اهل نطق و ادراک مهندم ساخته
صلی الله علیه وسلم اما بعد ردف جهل و نادانی سوخته بازره اسرار و در لسانی و حل کشف و سیع مسوادی شاه
بن حسین ملا جونی گوید که در زمان که سال یکهزار و دو صد و شصت هجری است و عاقله عمر گذران مدار
سلطنت رشک ملوک لکهنو در مدار و پشت تخم بر با فرمای معدان سلسله پرستانی و خلعت بخش مجردان دست جرانی دا ع
ظلم و تعدی ملک نسیم شعار مایل بصمیمی مصیبت زدگان دور از مار و دیار که رسد عالم علوم و فنون حکیم روزگار
مسمی الملوک شاه آورده کمتران یکسان صاحب فضل و کمال حاشا حامه کند لله من اطلع بیان ای بهولت
فهم سالکان از کتب متعدده مدت سه روز علم بحر ول بی نظیر اسم و نام تا اشم امید که
این فن و حل بلعرشی زبان لطیفه یکسان و در دو لعات و از سان مرکب بخش با صلاح

در بیان قافیه و حرف آن

اسما	تصحیح اعراب	معنی لغوی	اسما	تصحیح اعراب	معنی لغوی
قافیه	بفتح قاف و الف و کسر فا و یای تحتانی و های مختفی	پس سر و در پی آینده	روی	بفتح رای مهمله و کسر واو و تشدید یای تحتانی	ریسمانی که بار بسته شده از بزرگ قطره و امثال آن

تعریف

نزد اخفش عبارتست
از لفظ آخر بیت و بعضی
طرف مراد است از
حرف روی که بنای
اقسام شعر است لیکن
نزد جمهور قافیه عبارت
است از حرف واحد
آخر مصرع یا حرکت یا اصل
یا از مجموع حروف و حرکات
معینه که تکرار یعنی
اعاده آن بالفاظ و معانی
مختلفه در آخر یا حکم آخر مصاریع ابیات
و جهت مانند یا مستحسن و جاری
موشح اند [illegible]

مثال

ملا میر لاهوری ؎
چو صف کیله را طعم کند
سرش زمان جامه گردد
بوس پرورش ملا ظهوری
ترشیزی ؎ کجا سایه عزم
دهٔ قطره کاشت هر کرا
در دل بست سرو شد چابک
لاجرم ؎ ما عاشق روی
ملکوا ایم درد دانه
اینهمه خواهیم ؎

تعریف

حرف آخرین قافیه در روی که
حرف وصل و خروج و مزید
و نائره که تا آخر آن ملحق میشود
لاحق نشده باشد و چهار حرف
که قبل آن می آید ردف
و قید و تاسیس و دخیل است
و چهار حروف بعد آن و
آن وصل و خروج و مزید و
نائره بود و روی از
حروف منتخبه که [illegible]
معاد در قافیه لازم نیست که
یک حرف ازین حروف در قافیه
حرف روی ملحق میگردد گاهی
و گاهی دو حرف ازین حروف باشد

مثال

ملا عرفی شیرازی ؎
ای شب هجر تو در دیدهٔ خورشید
منزل چشم روح القدس
از شوق جمالت احوال
ملا میر لاهوری ؎
مرا چو آب گلگون چون
رو بگریستم که گردم
او بو دار
شعر اول فتحه یا واو دو
حرف لام قافیه است
و در مای ضمه بر او لف
و او ساکن فقط

معنی آن	تصحیح اعراب	اسم
در پی آن و پس سوار نشسته و هر چه پس چیزی آید	بکسر رای مهمله و سکون دال مهمله و فا	ردف

تعریف

الف ساکن ماقبل مفتوح واو ساکن ماقبل مضموم
و یای ساکن ماقبل مکسور یعنی حروف مد که متصله
حرفی پیش از حرف روی واقع شود این را
ردف اصلی گویند و ازین دو حرف یعنی واو و
یای تحتانی معروف و مجهول هر دو می آید معروف او
و یای ساکنست که ضمه و کسرهٔ ماقبل آن حرف تر
تلفظ آید چنانکه [illegible] مجهول آنست که ضمه و کسرهٔ
آن حرف ملفوظ نشود مانند کور و سیر و اجتماع معروف
[illegible] حرف مد یعنی
ردف اصلی ساکن پس از روی آید آنرا ردف زاید
خوانند و آن در لغت زبان فارسی بیش [illegible] آید
از روی استقرا و محقق طوسی در معیار الاشعار
ردف زاید را ازین مضاعف گفته و داخل روی
شمرده و رعایت حرف ردف لازم است تکرار حرف ردف
در قوافی شعر که در اول مصرع آرند تا آخر ضرور است

مثال

عظمت بسر موده ست
چراغ آفرینش نور ایمان
شوم پاسبان مطلع اعظم آتش
الرحمة فرموده ست
ممالک سایه ش آفاق گیر

جامی قلندر دل که خوان
عزم سار لطف عطا نوس
سلطان می گیری علمه
از آن ملک ترکا وری دهمر
جامی رح ست

من نه تنها خواهم این جو مان مهر آسوده را
گفت در شبه انکه جو اهل جهان ملست روی جو شما

سعدی فرماید ست
بسم روا دا د
مرغ [illegible] بسیج
ملک خورد سیبی

[illegible] هیچ سعیه که سلطان
رسد لشکر پاس [illegible]
بگر رباع رعشت
بر گذر ید غلامان و درخت ارجح

مثال ردف زاید چنانچه ساخت و سوخت و زا
را چون کارد و گداز و سین چون راست و دوست
و زیست شین چون گذاشت و گوشت فا چون یافت
و کوفت و رفت و سفت نون چون راند و ماند

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
قید	بفتح قاف وسکون یای تحتانی ودال مهمله	بند دوال که سر پای مال هم قرار گیرد ودوال شمشیر

تعریف

حرف ساکن غیر حروف مدّه که الف و واو و یا با
شد پیش از حرف روی واقع گردد و در لغات فارسی
از روی استقرا ده حرف منحصر اند
وآن بای موحده وخای معجمه ورای مهمله وزای
معجمه وشین معجمه وسین مهمله وعین معجمه
وفا ونون وهای هوز با شد وما حرکت مخالف
بوا و ویا هم قید واقع می شود چنانکه در امثله
مذکور گردد ودر الفاظ عربی سوای الف
که ما قبل آن غیر فتحه باشد بود و مجرد
ردف اصلی داخل است وسوای همزه همه
حرف وجب حروف معدوده بجا آر
حروف قید وا ... چنانکه
از لفظ ... در رعایت حرف
... ست

مثال

ابر وگبر وتخت وبخت وبرد وگرد وزرم وبزم
وسست ودست ودست وکست ونعر ونغر
وسفت وگفت وبند وسند ومهر وچهر امثله
لغات عربیه صبر وصبر وستر وسر وبر وبر وسحر
ونحر وحل ونحل وعدل وعدل وحدر
وبدر وحسر وفرد وجرم ورزم ورسم ووسم
وحشر ونشر وقصر ونصر وفصل وعصل وسطر
وسطر ونظم وکظم ورعد وسعد وصقر وفقر
وحکر وحکر وعقل ونسل ودکر ودکر و
حلم وعلم وسمل و ... ودرد
... ور

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
تأسیس	بفتح تای فوقانی و الف و واو و سکون همزه و یای معروف و سین بی نقطه	بنا و بنیاد

تعریف	مثال
الف ساکنی که میان آن و حرف روی متحرک فاصله باشد و رعایت تکرار تأسیس در قافیه لازم نیست بلکه مستحسن است و ایراد آن در قوافی ملتزم صنعتی است از علم بدیع که ایراد لازم ما لا یلزم گویند	ملا سرست گلی کار الف تأسیس عجائب ٭ بهار زندگانی رسیده تا یک عصمت سعدی کشش در عشق عسس حاصل ٭ گره کشته مستی است لی ول ٭ در شعر اول الف تأسیس و یا وصل و حرف ما روی است و در شعر ثانی مصرع دوم تأسیس نیست

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
وصل	بفتح واو و سکون صاد مهمله و لام	پیوند دادن اصل

تعریف	مثال
حرفی که بلا فاصله پس از روی واقع شود و بسبب الحاق آن حرف روی متحرک میگردد و گاهی ساکن هم می ماند و حروف وصل اکثر حرف الف و یای فوقانی و شین معجمه و میم و نون مصدر و یای تحتانی باقسام معنی می آید و رعایت تکرار آن واجب است	میر صید سنان قنع برخ افگنده طراوتی ٭ بر در ساعتش ٭ با کهت گل ریخته ٭ آید بر ماعس ٭ با صر علی ست ٭ صنعت عذار گرفتاری برسد در سرم ٭ حلقه های شام میرید چو چاکس بر م ٭ عرفی کاشانی ٭ دهان یار باش سر مری گف سپهانی ٭ که سر خیمه آب حیاتم همه سدانی

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
دخیل	بفتح دال مهمله و خای معجمه و یای معروف	در میان آمده و آنکه در کاری کسی دخل داشته باشد و در لغه اشیاء ...

تعریف	مثال
حرفیکه در میان تأسیس و حروف روی متحرک آید و اتحاد آن در قوافی مستحسن است نه لازم	طلوع در سیاهی ما مه ست در وی تجالی ٭ از ساحل در که از راع نال اصل ٭ و مد الف تأسیس و لام و حرف عین مهمله و یای بی نقطه که دخیل است مختلف آمده

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
خروج	بضمتین و خای معجمه و رای مهمله و واو معروف و جیم تازی	برآمدن و بیرون رفتن

تعریف	مثال
حرفیکه بلا فاصله پس از حرف وصل آید و اختلاف در معنی حروف وصل و خروج سمت جواز دارد و رعایت تکرار آن واجب است	میر سعسه گشته از عیش بهار ٭ تحولی عیر زلف نگار ٭ حرف اول الف وصل و نون حرف خروج الف ... ٭ و رای تحتانی زلف مصرع ثانی

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مزید	بفتح میم و کسر زای معجمه و یای معروف و دال مهمله	افزون و زیاده کرده شده
نائره	بفتح نون و الف و کسر یای تحتانی و رای مهمله و های مختفی	زبانه آتش و عداوت و شر

تعریف

حرفی که بی فاصله بعد از حرف خروج واقع گردد و بلحاظ تکرار آن در قوافی از جمله حروف است

مثال

حکیم عنصری ره
باغ اگر رخ سرخ بودی لاله بودی عبهری
چرخ اگر در باغ بودی گلستان جز اسپری
از گل سوری بدانستی کسی عشق را این
اگر رخشنده بودی وان اگر بو یاسی

حرف الف رویست و سین وصل و تا خروج و یای تحتانی مزید

تعریف

حرفیکه بی فاصله پس از مزید واقع شود و حرفی که بعد از نائره آید در حکم نائره باشد و در این حال نائره اول متحرک بود و نائره ثانی ساکن و محقق طوسی حروف بعد وصل را از جمله ردیف می شمارد و جمهور برای ردیف استقلال لفظ و معنی لازم دانسته و تکرار آن هم واجب است

مثال

لاحد **فرد**
دل که در بست تو سپردم بستمش
بازرده ای جان که سر بستمش

حرف دال روی ست و سین وصل و تا خروج و میم مزید و شین نائره

لاحد **بیت**
آن را که بچشم خود ندیدم بستنش
در رحمه نیکو آن گر بند ستیمش

دال روی ست و سین وصل و تا خروج و یای تحتانی مزید و میم و شین هر دو نائره

در توضیح حرکات قافیه

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی	اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
توجیه	بضم تای فوقانی و سکون واو و کسر جیم و یای معروف و های ملفوظ	رو وا کردانیدن و روی بسوی چیزی کردن	رس	بفتح رای مهمله و تشدید سین غیر منقوطه	ابتدای چیزی ...

تعریف	مثال	تعریف	مثال
حرف ماقبل حرف روی را گویند و چنانکه حرف روی ساکن بود پس آن حرکت را از حروف قافیه نیز ردف و قید و تاسیس و دخیل باشد و اصطلاح توجیه در قافیه موصله است حرکت روی را روا بود	ملا ظهوری ترشیزی گفته رخام تو بهتاب سیر دگر که باد مستانه برنام در حرف ... مانند دال مهمله توجیه است ... بیاد ایام ... نگویم که ... کرگ گلی دال لعطل که توجیه است مکسور کاف عجمی لعطل گل مضموم است	حرکت فتحه ما قبل حرف تاسیس را گویند	مثالش در باس گذشت

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
اشباع	بکسر همزه و سکون شین معجمه و بای موحده و الف و عین مهمله	سیر کردن و رنگ ... حاصل ...

تعریف	مثال
حرکت حرف دخیل را نامند و آن اگر ضمه و کسره بود و گاهی فتحه و اختلاف آن هرگاه که حرف روی ساکن و توجیه حرف وصل متحرک شود تکرار داده	چون مرا ... و ساحر ... و مانند آن در اسماء مذکور شود

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
حذو	بفتح حای مهمله و سکون ...	برابر کردن ... و برابر کردن ...

تعریف	مثال
حرکت ماقبل ردف و قید را گویند و آن در ردف الف غیر فتحه نبود در ردف واو سوای ضمه و در ردف یا جز کسره نباشد و ماقبل حرف قید سوای حرف الف اگر در قید آید ... سوای فتحه ... ماقبل حرف قید هر حرکت که آید	عرفی ... در چشمه نور ... که ... هست ... جامع ... مگر دارد ... که در گشت ...

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی	در تشریح اوصاف روی القاب
مجری	بفتح میم وسکون جیم ماری ورای مهمله	جای روان کردن و محل رفتن	قافیه باعتبار روی حروف دیگر

تعریف	مثال
حرکت حرف روی است وقتیکه بحرف وصل شود وحرکت روی تو امی معیوب را ارستادت عیب بحث میرساند	مانند سین در بیان حرف وصل گذشت

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
روی مقیّد	بضم میم وفتح قاف وتشدید یای تحتانی ودال غیر منقوطه	بسته شده

تعریف	مثال
روی ساکن را نامند پس اگر روی مقیّد حرفی از حروف قافیه نباشد آنرا مقید مجرّد گویند واگر حرفی از حروف قافیه آن باشد بدان حرفش منسوب نمایند چنانکه مقید بارِدف و مقید باقید و مقید با تاسیس خواهند فقط	امثله اینها در حروف قوافی نقش خاتم گشت احتیاج بکرار ندارد فقط

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
نفاذ	بفتح نون وفا والف ودال معجمه	روان گشتن فرمان و درگذشتن تیر از جائیکه بدان رسد

تعریف	مثال
حرکت حرف وصل را نامند چون بخروج متصل گردد وحرکت خروج و مزید را هم نفاذ خوانند وحرکت نائره که بدان رسا میشود نیز داخل نفاذ باشد	مانند سین در خروج و مزید و نائره ردیف تحریر یافت

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مطلق	به ضم میم و سکون طای مهمله و لام مفتوح و سکون قاف	از بند رها کرده شده

تعریف	مثال
روی متحرک را که بعد حرف وصل حرکت پذیرفته باشد خواه بعد پس هیچ اگر با روی مطلق حرفی از حروف قافیه بود مطلق مجرد گویند ورنه با آن حرف منسوب کنند چون مطلق با ردف و مطلق با قید و مطلق با تأسیس و اقسام قافیه با عتبار حروف قافیه اینست قافیه مجرده و قافیه مردفه و قافیه مؤسسه و قافیه موصله و قافیه مقیده را هم مردفه نامند چه قید از اصل ردف است و قافیه مجروح و مزید و نائره را هم موصله گویند چه هرچه بعد وصل آید در حکم وصل است	امثلهٔ اینها در حروف قوافی بکنایه انگشتر تحریر گردید

در تصریح عیوب قافیه

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
غلو	به فتحتین و غین معجمه و لام و سکون واو معروف	دست بلند کردن آنقدر که بلند تر نکرد

تعریف	مثال
مخالف بودن حرف روی در حرکت و سکون مثلا حرف روی جائی متحرک و جائی آن دیگر موضوع آن در حرکت و سکون نوع واحد صحیح نیست	حافظ سیر آمد از سه صلاح کجا ورنی سکجاست سعادت ره از کجاست مایکجا تا بلطف خراب سالکی و لقافیه ثانی مفتوح لطامی سه آسوده دل شد رگفتار سال نوازش گری و لسار سال رای گفتار با صاف کسوی سالکر رورا

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
تعدی	به فتح تای فوقانی و عین مهمله مفتوح و تشدید دال مهمله و یای تحتانی معروف	از حد درگذشتن

تعریف	مثال
اختلاف حرف وصل در حرکت و سکون است و این عیب قافیه را شعرای فارسی جایز داشته اند در عروض صاحب معیار این عیب را هرگاه محل وزن گردد عیب می شمارد ورنه خارج از عیب می انگارد	✣

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی	اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
اِقوا	بکسر همزه و سکون قاف فتح واو و الف	خالی شدن منزل و محتاج و درویش گردانیدن ولی توسه شدن	اِکفا	بکسر همزه و سکون کاف تازی و فا والف	برگردیدن مقصود و کج کردن ظرف الخ درویش گردید و هم دادن کسی را

تعریف	مثال	تعریف	مثال
مختلف بودن توجیه حذو یعنی اختلاف حرکت ماقبل حرف روی و اختلاف حرکت ماقبل حرف قید است و اجتماع ردف اصلی و قید است در قافیه وقتیکه ماقبل حرف روی آنها حرف واو و یای تحتانی باشد در صورت اختلاف حرکت لازم است	سعدی ره گوید برهاند که بنیاد وجود بکند آنکه بنهاد بنیاد بد لرا اتم ره عاقبت گر بدید بیح سخت را در نکاح آورد و در آن دخت را اسعدی فرماید **بیت** هر دو را رستی و شاعر که او طوسی بود چون نظام الملک و عراقی و فردوسی بود در فردوسی واو قید است و در طوسی ردف اصلی	اختلاف حرف رویست و آن وقتیکه بود و بعید المخرج باشد هرگز سمت جواز ندارد و شمس قیس در کتاب المعجم فی معائر اشعار العجم نوشته که در حال بعد المخرج آن نظم را شعر نگویند اگر بحرف قریب المخرج جائز داشته اند و هرگاه حرف مثل آید عیب بکر مانند	نظامی فرماید ره مدر ما گرشد تیغ ملارگ ماهی گاو گوید کیف حالک خاقانی ره سپر زره و درع آسمان از تو قبس ساخت تیغ لا احمد ره روزگار رسے کر درس کار رحمت را که حمر بر تو بدا اعتماد شیرازی علیه الرحمه گوید **بیت** نگطاس هر سیه صباست مهر بر ارمع د ما هم

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
سناد	بکسر سین مهمله و فتح نون و الف و دال	مختلف بودن دو چیز و
	مهمله	شمر باده قوی بیکر

تعریف	مثال		
اختلاف حرف ردف است و این در اشعار تازی جائز است و در فارسی باشعار شعرای سلف مندرج آمده و اساتذهٔ متاخرین فارسی اصلا روا نداشته اند و مختلف بودن حرف قید هم از این قبیل ست مگر اختلاف حرف قید بقرب مخرج را شعرا جائز داشته اند و چندان معیوب و مکروه نیست و در بعضی اختلاف اشباع نیز حرکت حرف دخیل در داخل سناد بود و هرگاه روی بالحاق حرف وصل متحرک گردد عیب اخیر بکسر ما [illegible] ـد نقط	از استادی قدیم منقول از کتاب المعجم		
	شمس قیس ـ اگر از مادمی دوری گزیدی		کمی ما جوس نمار زندگانی در الف و یا که ردف
	است اختلاف ظاهر است نظامی		
	گنجوی فرموده ـ دو حور بر راس تخت آوردند خه مصر و خه شام خه روحه		بقر مود ما تیغ و طست آوردند سعدی ـ همه بوستاید و سرا زبهبر
	ـ که ای [illegible] آفاق گستر بعدل اگر س		
	تمام تو پای بفصل		ای ساده و ست و قوف
	رسد بو بر ماگدای محتشم زاری مروی گمان مبر که بسر حد است و دور ما عکس گر ز آئینه دانم که ساطع زر لفظ زاروستا طربا وطا که دخیل ست مفتوح و مکسور آمده و بنسبت بای وصل عیسی کمتر دارد		

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
ایطا	بکسر همزه و سکون یای معروف و طای حطی مقصوره مفتوح و الف و شایگان به فتح شین معجمه و الف و یای تحتانی و کاف عجمی و الف و نون و جلی به فتح جیم و کسر لام و یای معروف ممدود و خفی به فتح خای معجمه و کسر فا و یای معروف مشدد	کسی را از پای داشتن که پای بر چیزی نهد پایمال کردن و مودن گویند راه و شایگان در اصل شاهگان بود یعنی منسوب به شاه و الف و کاف نسبتیه حکم شاهانه بهم رسد و آن بی انجام بود و چون بسیار یک سان شد و نام گنجی است و جلی یعنی آشکارا و خفی یعنی پنهان است

تعریف

تکرار قافیه است با اتحاد معنی سوای قافیه مصرع اول مطلع که تکرار آمدن آن در مصرع غیر مطلع داخل ایطا نیست و مطلع گویند و آن دو قسم است ایطای جلی و ایطای خفی ایطای جلی مکرر بودن حرفی یا لفظی در قوافی است با ترکیب و ملحق بودن لفظ غیری با اتحاد معنی به طریقی که وجه لفظ یا بس آن با هم مختلف بود یا آمدن لفظی مکرر بر حرفی یا زیاده باشد آن دوم قسم ایطای خفی او صحیح بودن ترکیب در روی کلمات ضرور است تا اطلاق صحیح آید و این اکثر از الحاق حرف الف و یای فاعل و دال استقبال و شین معجمه و کاف تازی و میم و نون مصدر و های مختفی و یای تحتانی و کلمات مصدر به معنی فاعلیت و ظرفیت و مصدریت

مثال

مثال ایطای جلی داور و اکبر یا گفتت بردت بردن گفتش خوردش طفلک و لسرک گفتم بردم گفتش و بردن یکبارگی و یکساله خفته خورده مردی مستی و دریابی و مکاسش و تابان و گریان و داد گرو چاره گر و آموزگار و ساز گار و خریدار و جبار و سجده گاه و سجدگاه و قلمدان و گلدان و مسکده و میکده و گلستان و بستان و کهسار و شرمسار و گلزار و کهسار و کوهسار و رود بار و سنگلاخ و دیولاخ و رفتار و دیدار و دریان و شتربان و شالوار و آبدار و روادار و شهرمند و خردمند و سگار و کامگار و ناجو و جهره و رنجور و مردود و ماهوش و مهوش و خورسند سان و شهرسان خورد و خوار دلبر و ماهچه و سراچه و غمناک و دردناک تابناک و ساله و گریان و خندان و یاران و دهقان و جادو

تعریف

و مخالطت و شبهت و صورت و القابیت و نسبت و جمالیت
و جمعیت و امثال آن در آخر الفاظیکه روی آنها باشد مخلف مانند
صوت مند سیر و امثال آن را شایگان هم خوانند و در نزد عامهٔ شعرا
قدیم شایگان قافیه بود که الف و نون جمع در آن با اختلاف
حرف روی لفظ مرکب آن واقع شود و شمس قیس گفته که هر قافیه
که حرف روی آن اصلی نباشد آن را شایگان نامند مگر شمس
نسبت و هم او فرموده که این از عیوب فاحش است در شعر که چون قصیده
از بیست و سی بیت که انتهای طوالت قصیده بقول بعضی است تجاوز
گردد یا دو مطلع بود تکرار قافیه توان آورد و نزد بعضی در غزل
و قطعه بعد هفت بیت و در قصیده بعد بیست یا چهارده بیت تکرار
آن جائز است و ایطای جلی تکرار آمدن حرفی یا لفظیست در قافیه
با اختلاف روی لفظ یا اصل حرکت آن با اتحاد معنی یا در دو لفظ
مکرر برادر حرفی باز مانده با اصل آن با حصای ترکیب که در
مادی الفاظ لفظی علحده نمایند ایراد ایطای جلی در کلام
جائز داشته اند و از ردیف عیب گرفته هر دو قسم تکرر مساند و ار
قسم ایطای جلیست تکرار کلمهٔ مستقل بعینه بی زیادت و نقصان
با اتحاد معنی در قوافی و این را قافیه مکرره و در مطلع و یک شعر
مثنوی هر گز جائز نیست و بفاصله دو سه شعر و در قصیده چهار و بعد ده
بیت این را جائز داشته اند و ملا عرفی بخلاف شعرای دیگر در
قصائد خود این را بعد دو سه بیت روا داشته است

مثال

و بهاران دگر و مکرر و یکی و کس و گفت و همی گفت انشیاطی

دل شسته و حسان سر گوشه ...	مسند ما داده سالکه سکندر
ملا رفیع با دل مشهدی	نگفتی ملو با نو با نوان
حدیقه که بد بهتر ز باغ	مثال جمعی سا و سادیا

و سا و مرا و برا و سرا و سا و اب و آب و گلاب لا حد

همه تنها و دل خستگی و عشق مرا است	همه ملاحت و همسنگی و سرم برا است
مرا بساط دریست با تو بار	ولا بیار زقربی سبار بساط گرا است
اسمعیل کمال اصفهانی رباعی	از خاک چو آمد گل رنگین بیرون
اندوه کم از دل غمگین بیرون	کردند لطاره عروسان چمن
سر بار زدر بحمائی هین بیرون	مثال اختلاف معنی حروف

ملحقه ایطا و استران معنی کلمه مستقل که داخل ایطا

سو و ناصر علی سهرندی	تا هی چون فغان کردم
رحون دین مژگان را	یک بستر کشتو دم سرگ
این از گریبان را	الف و نون مژگان برای

جمع و گریان برای فاعلیست حافظی

ای ال و دل بگو بسم الله	کن اداک نعمت الله

بسم الله لفظیست مرکب مشهور که پیشاپیش در آغاز کار گویند و الله معنی پروردگار فافهم

معنی لغوی	تصحیح اعراب	اسم
گردانیدن سخن از موضع خود و محرّف گردانیدن قلم را	به فتح تای فوقانی و سکون حای مهمله و کسر رای بی‌نقطه و یای معروف و فا	تحریف

مثال	تعریف
لاحدی آب انگور و آب سلوبیل شد برای عنبر و مشک	برداشتن و تبدیل کردن حرفی در کلمه برای درستی ساختگی قافیه و در صورت اگر اشاره به تبدیل آن حرف نماید عیب نحوی مبدّل شود
مثل ملا طهوری: زنده کرده است بحر و بحر بهار / غرض از استعمالش خرامد در شعر اول سلوبیل را الملام	
آورده و در ثانی طاء مطلقه خراطر را بدال تبدیل کرده	
عماد الدین موسوی: سرما را مکن ای شیخ کالیو / زبحران نگار جوش برآید / زوار سر و سهای بزار او / غلط کرده‌ام در صورت که گفتم / سلسله را اسیر گفته	

معنی لغوی	تصحیح اعراب	اسم
از حال خود گردانیدن	به فتح تای فوقانی و سکون غین معجمه و دو یای تحتانی و رای مهمله بر وزن تفعیل	تغییر

مثال	تعریف
شیخ آذری: [illegible] اگر روس قصاید [illegible] / [illegible] قافیه [illegible] / سوال [illegible] کرای بدات تو آورد [illegible]	متغیر کردن قافیه است در قصیده و قطعه به زیادت و نقصان اختلاف حرکت و حرف تکرار آن لوازم صورت [illegible] و این قسم [illegible] خوب است لیکن در ایهام اگر اشاره شعر آن گردد قافیه را معتبر ساخته [illegible] در قصیده و قطعه که اکثر اشعار [illegible] در اشعار قلیل

معنی لغوی	تصحیح اعراب	اسم
کار فرموده شده و درکار آورده شده	بفتح میم و سکون عین و ضم میم واو معروف و لام	معمول

مثال		تعریف
[illegible] ز ما به وصل بتی خورشید حافظ سراید ساقی ما رفت خانه خمار [illegible] گردی ز عشق ما به [illegible]	لا احد ب جان که اهل زمان بهم زدید مستم از باده [illegible] [illegible] کسی و خمره میگوئی	[illegible] گردیدن لفظ است جامع قافیه نیست و نوع عمل ترکیب یا تحلیل و آن دو قسم است یکی آنکه دو لفظ ترکیب داده یک لفظ شده قابلیت صلاحیت قافیه شدن بهم رساند دیگر آنکه یک لفظ تجزیه دو حصه شده نصف بجای قافیه نصف بر ردیف منسوب شود صاحب حدائق البلاغت فرماید که قافیه معمول اگرچه بذات خود صنعتی از بدیع است مگر اجتماعش در یک شعر مستکره و معیوب [illegible]
تغیر ہوسے		
دل سجا ره ام سیار آرد بعد از آن خاطرم بیار آرد	هر چند از عشقبار آرد که آن دل ما زهم بیت	

معنی لغوی	تصحیح اعراب	اسم
پذیرا شدن و ضامن گردیدن کسی او در پناه خود آوردن	بفتح تای قرشت و سکون ضاد معجمه و کسر میم و یای معروف و نون	تضمین

مثال		تعریف
امیر خسرو دهلوی رباعی		موقوف بودن معنی قافیه بر مابعد خود است چنانکه معنی قافیه باید که با آخر مصرع بجای خود تمام نشود و محتاج بخواندن مابعد شود و متاخرین این را از صنائع شمرده اند و در علم بدیع آورده لیکن قدما معیوب دانسته اند
خورشید که رخ برآید مائی تو بسوی او که با او بسد	دی چون بر کسی بیامد آنا خدمت کند و بماند تو بسد اما	

در تفسیر انواع قوافی باعتبار وزن اصول افاعیل و تقطیع

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
مترادف	به ضم میم و فتح تای فوقانی و رای مهمله مفتوحه و الف و کسر دال مهمله و سکون فا	در پی یکدیگر کشیده

تعریف	مثال
قافیه که دو حرف ساکن معاً متصل در آخر آن واقع شود	ملا ظهوری ترشیزی ـ گلگشت مهتاب بیرون حرام که لبریز شد ماه را با رخ جام شیخ فیاضی ـ موجه دریای قدم شد بلند ز صدف چرخ بساحل فگند ملا میر لاهوری ـ رفتار بهار ارض جا [illegible] زشمیم گوهر [illegible]

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
متواتر	به ضم میم و تای فوقانی و واو مفتوحتین و الف و کسر تای فوقانی و سکون رای مهمله	پیاپی شونده و فاصله شوندن

تعریف	مثال
قافیه که دران یک حرف متحرک در میان دو حرف ساکن درآمد	لاادری رباعی هردم دل من هست بر رویت مائل هرگز نشد مهر تو از دل زائل خورشید رخ تو خوبتر می بینم حالا که شده غبار خط حائل سعدی

[illegible]

معنی لغوی	تصحیح اعراب	اسم
دریابندهٔ چیز رسه	به ضم میم و تاء فوقانی و دال مفتوحتین و الف و کسره رای مهمله و سکون کاف تازی	مُتَدارِک

مثال		تعریف
این محال است که شد در ـ ملابهای والدین آملی ـه جاریم کردی رشید ـه	ملا جامی رح ـه عقل و خرد کو که لب یاور مرحبا ای عندلیب خوش نوا	قافیه که در آن دو حرف متحرک معاً میان دو حرف ساکن وقوع یابد
واو عمرو ملفوظ داخل تقطیع نیست و تحت لوا و ماسوا که ورن فاعلن است		

معنی لغوی	تصحیح اعراب	اسم
با یکدیگر سوار شوند	به ضم میم و تاء فوقانی و رای مهمله مفتوحتین والف و کسر قاف تازی و سکون بای موحده	مُتَراکِب

مثال		تعریف
ای حسین ابن تو دین علم و عمل واو عاطفه میان	لاحد ره در لو بید الیقین حلم و دول	قافیه که در آن سه حرف متحرک معاً میان دو حرف ساکن وارد شوند
علم و عمل و حلم و دول است عدم ملفوظ از تقطیع ساقط است و میم علم و حلم متحرک است حکیم سنائی ره روز او شکسته روز ار دستار و تیغ زن او تیغ حل		

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
متکاوس	به ضم میم و تاء فوقانی و کاف تازی مفتوح و کسر واو و سکون سین مهمله	جایگه گر سر ز رکیده ه در سر با رود ه

تعریف	مثال
قافیه که در ان چهار حروف متحرک میان دو ساکن بلا فاصله واسطه باشند و این قافیه خصوصیت باستعار تازی دارد و در فارسی واقع نمی شود مگر بندرت	

در تشبیه ردیف حاجب

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
ردیف	بفتح راء مهمله و کسر دال مهمله و یای معروف و فای موقوف	پس سوار نشیننده کو کبی نزدیک پس واقع غیر کوکب اول ستاره که نظر داشته باشد ستاره

تعریف	مثال
احمد نصیر الدین طوسی علیه الرحمه استقلال لفظ در ردیف لازم نمیدانند و هرچه بعد از حرف روی آید ردیف و مزید و نائره آید آن را ردیف گویند و در ردیف تکرار لفظ و احتیاج نکارند به تکرار معنی و اختلاف در معنی ردیف جائز میدارند	استادی من: پیش جمال تو صاحب کمالت شد بر شب میم هجر تر شد دیده تر. روی تو از رسیدن کامیاب. امیر خسرو دهلوی من: دل از رم رمیده من و رمیده. لفظ در مصرعه اول خسرو معنی صد خشک و بمصرعه ثانی معنی تقصد. کمال الدین اسمعیل اصفهانی من: سپیده دم که نسیم بهار آینه نگاه کردم

قول حرار اختلاف معنی ردیف اعرب نصوابست
بر در بعضی اشعار مخالف در معنی ردیف دیده می شود
الی مخصوص هرگاه که لفظ را که غیر المعنی است ردیف
[illegible] شود دیگر هر چه [illegible] ردیف نیست از کلمه واحد یا زیاده
ان که باستقلال بعد از قافیه بهر حال در لفظ و معنی مکرر
[illegible] اختلاف در لفظ ردیف بزیادت و نقصان هرگز جائز
نیست لیکن در حالیکه امامی شعر آن سازند و تواند بود که
[illegible] شعر مشتمل بر قافیه و ردیف باشد و این از محسنات [illegible] نیست
[illegible] ردیف نیست که آنرا در معنی شعر دخل تمام بود و شد پس
لفظ ردیف را در معنی شعر تعلقی و دخلی نباشد [illegible]

دمدم که یار می آید [illegible] رباعی سوم متصل شد
که برا نام حسین چو سنگوار می آید [illegible] رسیده [illegible]
حافظ تو [illegible] جهان [illegible] آشکار می آمد لاحدیث [illegible]
که دل رسد برد [illegible] سکوت که دل رسد برداشته

دشمن چو رسید [illegible]	در پوست که [illegible] دل رسد برد [illegible]
خاقانی [illegible]	[illegible] بها را
مرحلقه درج مصطفی را	سنائی
حالی [illegible]	زهر [illegible] چشم [illegible] را

لفظ را در شعر خاقانی و سنائی بمصرعه اولی زائد
آمده و دخلی در معنی شعر ندارد

اسم	تصحیح اعراب	معنی لغوی
حاجب	بفتح حای حطی و الف و کسر جیم عربی و سکون بای تازی	نامه رسنده [illegible]

تعریف	مثال		
اوست از کلمه یا مستقل که [illegible] در حکم مستقل [illegible]	لاحدیث هر چند رسد [illegible] نفس از [illegible] دل از یار [illegible]		
از قافیه اصلی یا میان ردیف و قافیه لفظا و معنی یا فقط لفظا مکرر	راز [illegible] چو [illegible] بها	از حاجب [illegible] اکثر [illegible]	
واقع شود و این هم قسمی از [illegible] حاجب که صاحب [illegible]	مثال در حکم مستقل عطاءالله	[illegible] عشق [illegible] آتشم [illegible]	
اصطلاحات نوشته و حاجب که میان دو قافیه آید	سوختم [illegible]	لفظ [illegible] که حاجب [illegible]	
[illegible] و در صنعت مردف محسوب [illegible] ردیف و حاجب [illegible]	مصرع [illegible] در حکم مستقل [illegible] رشید الدین وطواط [illegible]		
شعری [illegible] است [illegible] که در آن ردیف باشد	افتاد مرا با دل [illegible] نگار [illegible] کار	افکند [illegible] دل [illegible]	
[illegible] حاجب بود محجوب خواهد	من [illegible] چشم [illegible]	[illegible] چشم چو [illegible]	

تمام شد نسخه نافعه در علم قافیه تاریخ بیست و هفتم [illegible] سنه ۱۳۰۲ هجری [illegible] المطالعات شیخ بخش حسین [illegible]